

## با هزارستان در سفر (۳) (فارس و بنادر جنوب)

جلال فرهمند

عبدالحسین میرزا فرمانفرما دو بار به فارس رفت. دو باری که هر کدام از سرناچاری بود. بار اول (۱۳۱۵-۱۳۱۶ق) از اوج اقتدار و وزارت جنگی به دلیل دسیسه و مخالفت امین السلطان - که مجدداً به صدراعظمی رسیده بود - بین شاه (مظفرالدین شاه) و فرمانفرما نقاری شدید بروز کرد، ولی پیامد این نقار چیزی جز تبعید فرمانفرما به فارس نبود. شاه حرمت پیوند خانوادگی را حفظ کرد. فرمانفرمایی فارس برای عبدالحسین میرزا کوچک بود. امین السلطان حتی این را نیز بر نمی تافت. این امر زخم عمیق اختلاف بین این دو را دردناک تر می کرد. فرمانفرما می خواست به پایتخت بازگردد، هر بار بهانه ای چون خستگی و بیماری و دوری از خانواده را پیش می کشید، ولی سُمبه مخالفان چنان پرزور بود که فرمانفرما از پس آن بر نمی آمد. در یکی از آن ایام که وی اصرار فراوان بر بازگشت دارد، شاه پیام تند و عجیبی برایش فرستاد:

جواب فرمانفرما این است که دستخط می شود امر کنید و تلگراف نمایید: اگر بمیرد باید آنجا باشد. اگر ناخوش است باید آنجا باشد. امکان عقلی ندارد او را بخواهیم به طهران باز اوضاع سابق برپا بشود. دو سال است گرفتار خرابکاری هستیم کفایت می کند. همچون تصور بکنید که مراغه رفته اید. آنجا باشید و مشغول کار باشید. این پلتیکها دیگر به خرج ما نمی رود.<sup>۱</sup>

این دستخط شاه به نزدیکترین فرد به خودش کاملاً عجیب بود، ولی اوضاع از آنچه

۱. مهرماه فرمانفرمایان (رئیس). زندگینامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما. تهران، توس، ۱۳۷۷. ج ۱، ص ۱۸۲.

که فرمانفرما فکر می‌کرد خراب‌تر بود. امین‌السلطان و درباریان دوره ناصری مجدداً قدرت یافته بودند آنچنان قدرتی که امکان در افتادن با آن سخت بود. امین‌السلطان دل شاه را برده بود. فرمانفرما که آدمی تیزهوش بود خوب این را فهمید. عواملش در طهران لحظه به لحظه نرد عشق شاه و امین‌السلطان را به گوش او می‌رساندند. ولی صبر نیز حدی داشت. قحطی در فارس آتشی برافروخته بود که خاموش نشدنی می‌نمود. سختی معیشت نیز بر آن افزوده می‌شد. سال ۱۳۱۶ق سال آخر فرمانفرمایی وی بر فارس بود. نتیجه نزدیکی شاه و صدراعظم، غضب بیشتر شاه نسبت به فرمانفرما بود، چنانکه در نامه‌ای شاه به صدراعظم از فرمانفرما به سید جمال‌الدین دیگری تعبیر می‌کند.<sup>۲</sup>

این دیگر خطرناک می‌نمود، فرمانفرما بر جان خود بیمناک می‌گردد. به نام سرکشی به حوزه ایالتی راهی بوشهر می‌شود و در خفا شبانه با لنجی به بصره و سپس بین‌النهرین می‌رود. تبعیدی خودخواسته که شش سال به طول می‌انجامد. مرغ از قفس پریده بود. شاه در ظاهر چندان ناراضی نبود تا امین‌السلطان بر مصدر قدرت بود فرمانفرما در بغداد ماند. روزی که امین‌السلطان از چشم شاه افتاد عبدالحسین میرزا درنگ نکرد و به ایران بازگشت ولی شاه وی را سرحددار غربی ایران نمود و در کرمانشاه نگاه داشت. اواخر حکومت مظفری بود، وقایع به تندی می‌گذشت. امضای فرمان مشروطه، مرگ شاه، بر تخت آمدن محمدعلی شاه، استبداد صغیر و مجدداً فتح تهران و برآمدن آخرین شاه قاجار، احمدشاه. در این زمان که فرمانفرما موی سپید کرده بود، به عنوان ریش سفید قاجار، در بسیاری از امور مورد مشورت قرار می‌گرفت. ولی زمانه، زمانه او نبود.

هنگامی که جنگ عاملگیر اول به ایران رسید اوضاع از آنچه بود آشفته‌تر شد. برای اولین بار دو رقیب جدی یعنی روس و انگلیس به یار غار هم تبدیل شدند که ایران قربانی آن بود. استفاده از سیاست توازن و تعادل بین این دو قدرت دیگر امکان نداشت. ایران دو پاره شد. شمال به روس و جنوب به انگلیس. هرج و مرج و قحطی و جنگ بسیاری از نقاط کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بود و ته‌مانده میراث قاجار را به باد فنا می‌داد.

راه شمال کشور به دلیل جنگ اروپا مسدود شد تنها راه باقی‌مانده خلیج فارس و بندر بوشهر بود. راهی که از سوی بوشهر به فارس می‌رفت راهی پرخطر و در دل ایلات و عشایر مسلح قرار داشت. ناامنی این راه زیاد بود، انگلیسیها که درصدد حفظ اقتدار خود در نیمه جنوبی بودند به دلیل همین ناامنی، نیرویی ایرانی، هندی و انگلیسی تأسیس کردند و نام آن را «پلیس جنوب» گذاردند. پلیسی به سرکردگی افسران انگلیسی و هندی

و نیروهای عملیاتی عمدتاً ایرانی.

در این اوضاع فرمانفرما برای سامان دادن به این ایالت به آنجا مأمور شد. شاید نزدیکی و دوستیش با انگلیسیها تأثیر مهمی در این انتصاب داشت. فرمانفرما قبل از حرکت به فارس با مارلینگ وزیر مختار انگلیس در طهران طرحی تهیه کرده بود که بیشتر منافع انگلیس را تأمین می‌کرد:

۱. عدم مداخلات آلمانها و ترکها و کلیه متفقین در سیاست این سوی خلیج فارس؛
۲. جریان مال‌التجاره و باز بودن راه بنادر به هر وسیله و ترتیب که ممکن است؛ و تأمین راهها بای نحو کان؛
۳. آرام کردن مملکت، اعم از شهر و بیرون و ایلات و رؤسای آنها در هر طرف بای نحو کان.<sup>۳</sup>

این تفاهم‌نامه امضا شد و فرمانفرما چنانکه شأن شاهزادگی‌اش ایجاب می‌کرد با درباری کوچک شامل همراهان و نظامیان شخصی با کاروانی بزرگ به سوی خطه فارس حرکت کرد. سفری که متجاوز از یک ماه به طول انجامید، اردویی که در بیش از سی نقطه مسیر، اردوگاهی برپا کرد که عظمت فرمانفرما به چشم همه بیاید.

اردو در قمشه بود که صولت‌الدوله از سران مقتدر فارس به دیدن فرمانفرما آمد. برخورد سرد فرمانفرما، صولت‌الدوله را فراری داد و جرقه اولین تنش در این ایالت زده شد. هر چند که بعدها این روابط سرد ظاهراً گرمی گرفت ولی مشکلات این دو، ریشه‌ای حل نشد.

فرمانفرما که پس از بیست سال به این شهر بازگشت، وضع شهر را دیگرگون یافت. هر چند مشکلات سالهای قبل همچنان به صورت سنتی مانده بود - گرسنگی، قحطی، بی‌عدالتی - ولی نیروهای تأثیرگذار در وقایع فارس تغییر عمده‌ای کرده بودند. انگلیسیها حرف اول را می‌زدند به طوری که فرمانفرما ناچار بود در کوچک‌ترین کارش با آنان مشورت کند. هر چند که وی برای اداره امور چاره‌ای جز استفاده از ابزار پلیس جنوب نداشت. مهم‌ترین کار عامه‌المنفعه وی در این شهر تشکیل دارالعهزّه‌ای برای حفظ و نگهداری بی‌چیزان بود جهت نمردن آنان!

این آخرین شغل رسمی فرمانفرما بود. هر چند ممکن بود وی آرزوهای بزرگ دیگری در سر داشته باشد ولی سیاست انگلیس پس از سقوط دولت تزاری تغییر یافته بود. آخرین سال فرمانفرمایی وی بر فارس مقارن با کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ بود. وی

۳. همان، ج ۲، صص ۱۸۲-۱۸۳.



در طهران جزو دستگیرشدگان اصلی کودتاگران بود. وی نماد شاهزادگان و اشراف قاجاری بود که سید ضیاء دم از مبارزه با فساد آنان می‌زد. پس از آن دیگر فرمانفرما روی آرامش ندید. هر چند باز در پس پرده توانایی داشت و اعمال نفوذ می‌کرد ولی فرمانفرما دیگر فرمانفرما نشده. خوشبختانه وی در فارس به دنبال علائق تفننی خود هم بود. تصویربرداری وقایع سیاسی و خانوادگی بهترین یادگار وی برای ماست. چنانکه خود در تلگرافی به فرزندش عباس میرزا سالار لشکر می‌نویسد:

### ایالت فارس و بنادر

مورخه ۱۸ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۳۵

سالار لشکر، در اینجا روز سلام عکس انداخته شده، این است از نمرات آن با پست فرستادم. بدهید عکاس خوب عکس بزرگ بردارد، در مقواهای بزرگ بچسبانید، چهار کلکسیون مرتب نمایید. یکی را تقدیم خاکپای همایونی می‌نمایید. یکی را به حضرت اشرف رئیس‌الوزراء می‌دهید. یکی را خودتان خدمت وزیر مختار انگلیس تقدیم می‌نمایید. یکی را هم در خانه نگاه دارید. چون شما کار ندارید، زحمت این کار را به شما می‌دهم که به همین دستورالعمل زودتر انجام داده مراتب را اطلاع می‌دهید. فرمانفرما

یکی هم به قوام‌السلطنه بدهید. فرمانفرما<sup>۴</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



۴. گزیده اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۱۳۴۰-۱۳۳۵ هـ). به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان.

تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶. ج ۱، ص ۳۱۲.



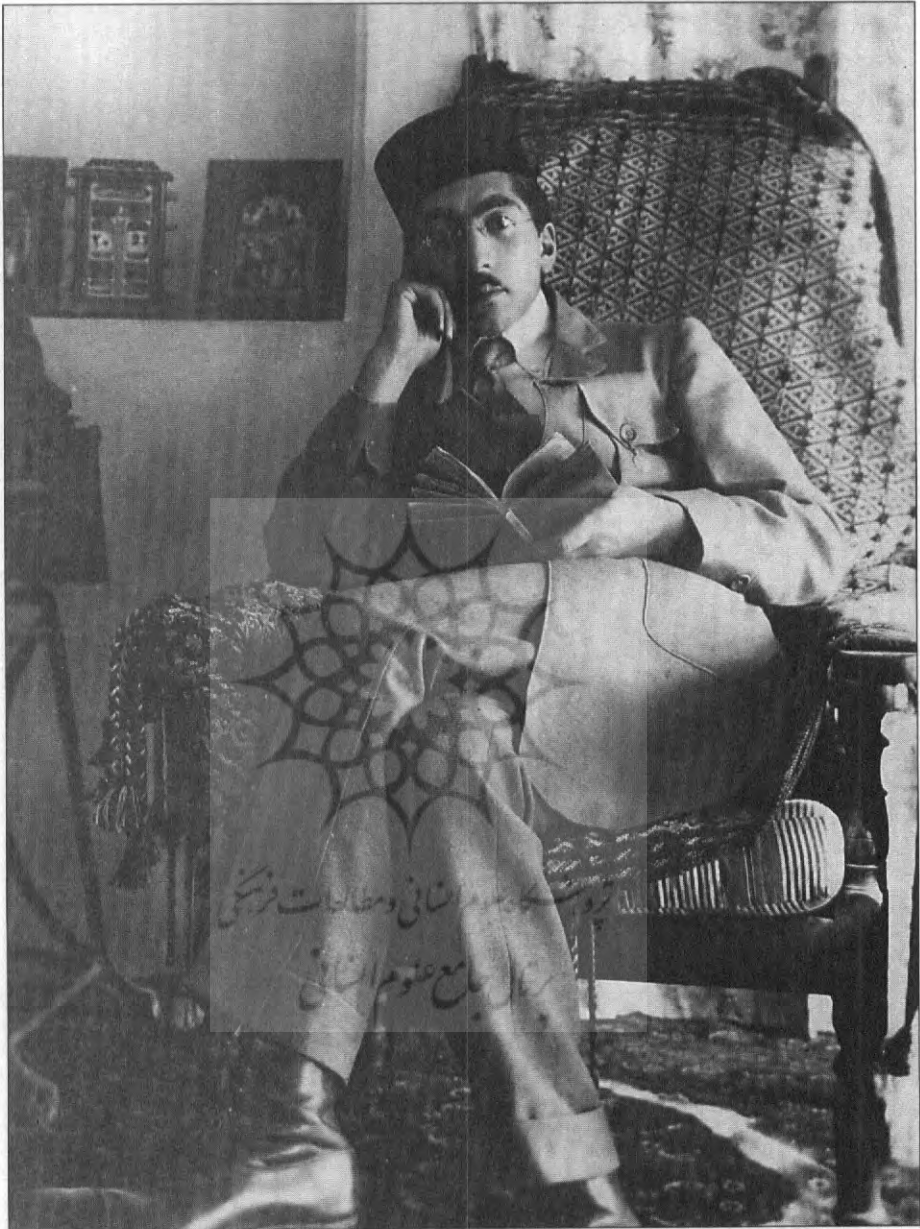
فرمانفرما و ابراهیم قوام‌الملک شیرازی نایب‌الحکومه فارس. صولت‌الدوله که رئیس ایل قشقایی بود، باطناً با قوام‌الملک [پدر ابراهیم قوام‌الملک و رئیس ایل خمسه] میانه‌خوشی نداشت، زیرا او را برای خود رقیب قوی‌پنجه‌ای در فارس می‌دانست. از مشکلاتی که برای قوام از رهگذر شورش افسران ژاندارمری ایجاد شده بود خشنود بود و چون در شیراز عرصه بر قوام تنگ شد از او یاری خواست، وقت را به وعده و وعید گذراند و نیرویی برای او نفرستاد. اما این بار چون دستور مؤکد از دولت صادر شده بود نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. بنابراین قوای خود را به قوای قوام پیوست و بدین وسیله شورشیان شکست خوردند و شیراز به دست دولتیان افتاد و آرامش در شهر برقرار شد. قوام‌الملک قبل از رسیدن به شیراز، در شکار از اسب افتاد و درگذشت. پسر جوان او ابراهیم‌خان نصرالدوله جانشین پدر و ملقب به قوام‌الملک شد. او به شیراز رفت و به سمت نایب‌الحکومه فارس تعیین شد. [۵۳۲-۱۳۷ف]



پروفسور کلامه الشافعی و معالجات فرنگی  
پرتال جامع علوم اسلامی الشافعی

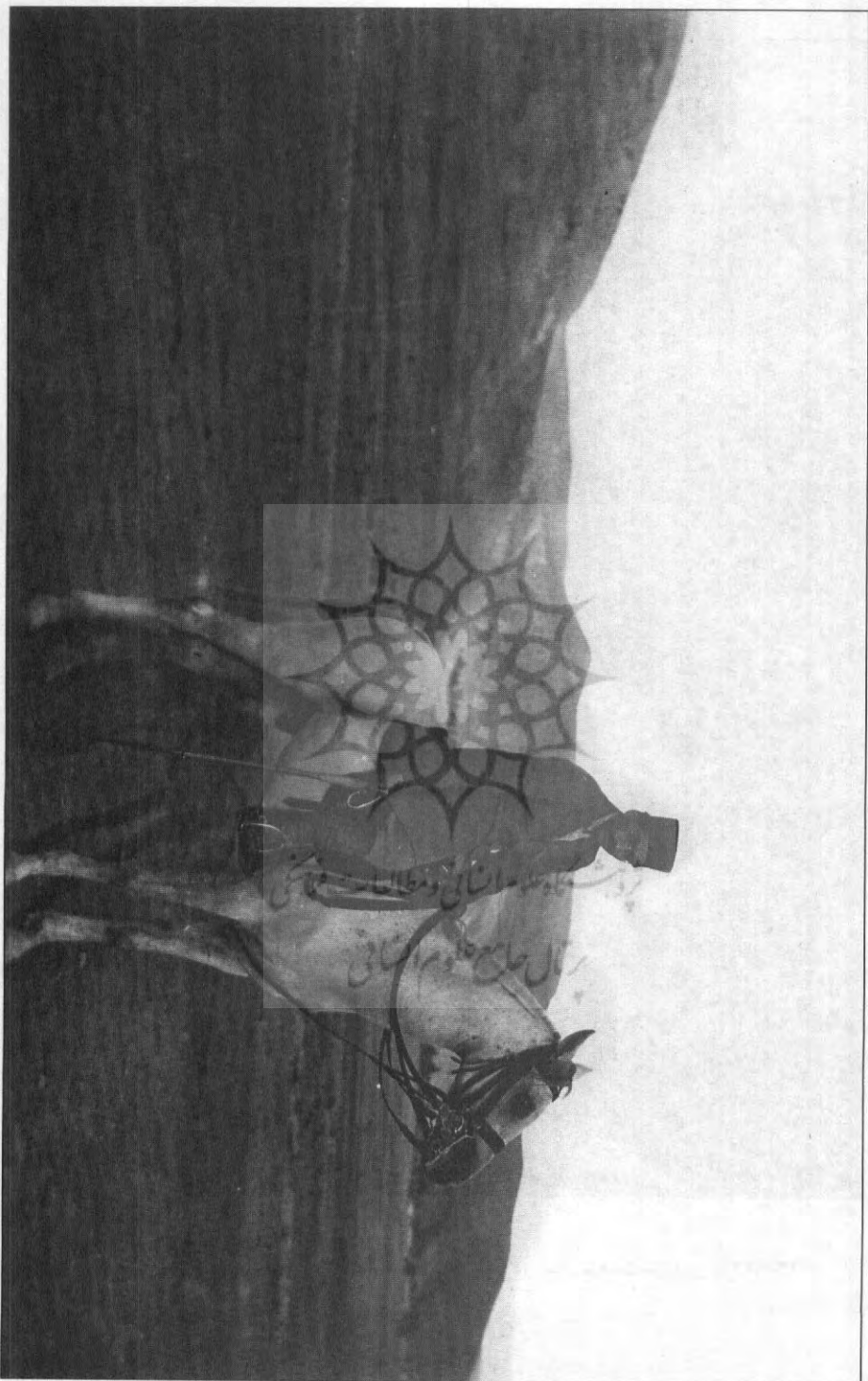
میرزا محمدنصیر شیرازی (ملقب به میرزاآقا و فرصت‌الدوله)، متخلص به فرصت  
از شعرای همعصر فرمانفرما [۳-۸۴۲۴]





فرزند بزرگ فرمانفرما در منزل فرصت شیرازی  
با عتوم انصاری

فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله) فرزند بزرگ فرمانفرما در منزل فرصت شیرازی [۸۴۲۳-۳]



فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله) در فارس [۱۶۸۴-۸۳]





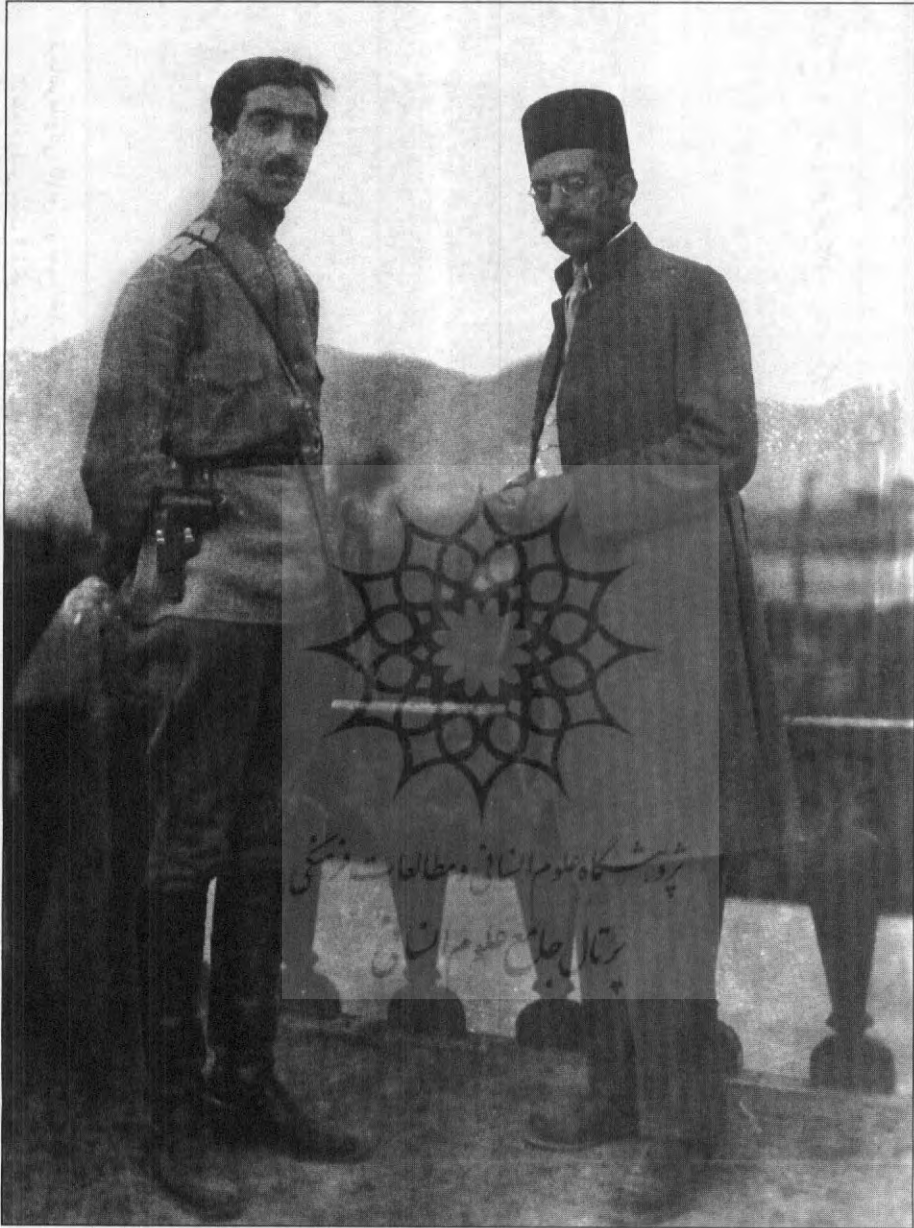
اردوگاه پلیس جنوب در فارس؛ از راست: محمدولی میرزا فیروز سومین فرزند فرمانفرما، عباس میرزا فیروز (سالار لشکر) دومین فرزند فرمانفرما، عبدالمجید میرزا فیروز (ملقب به ناصرالدوله) برادرزاده عبدالحسین میرزا [۸۴۳۹-۳]



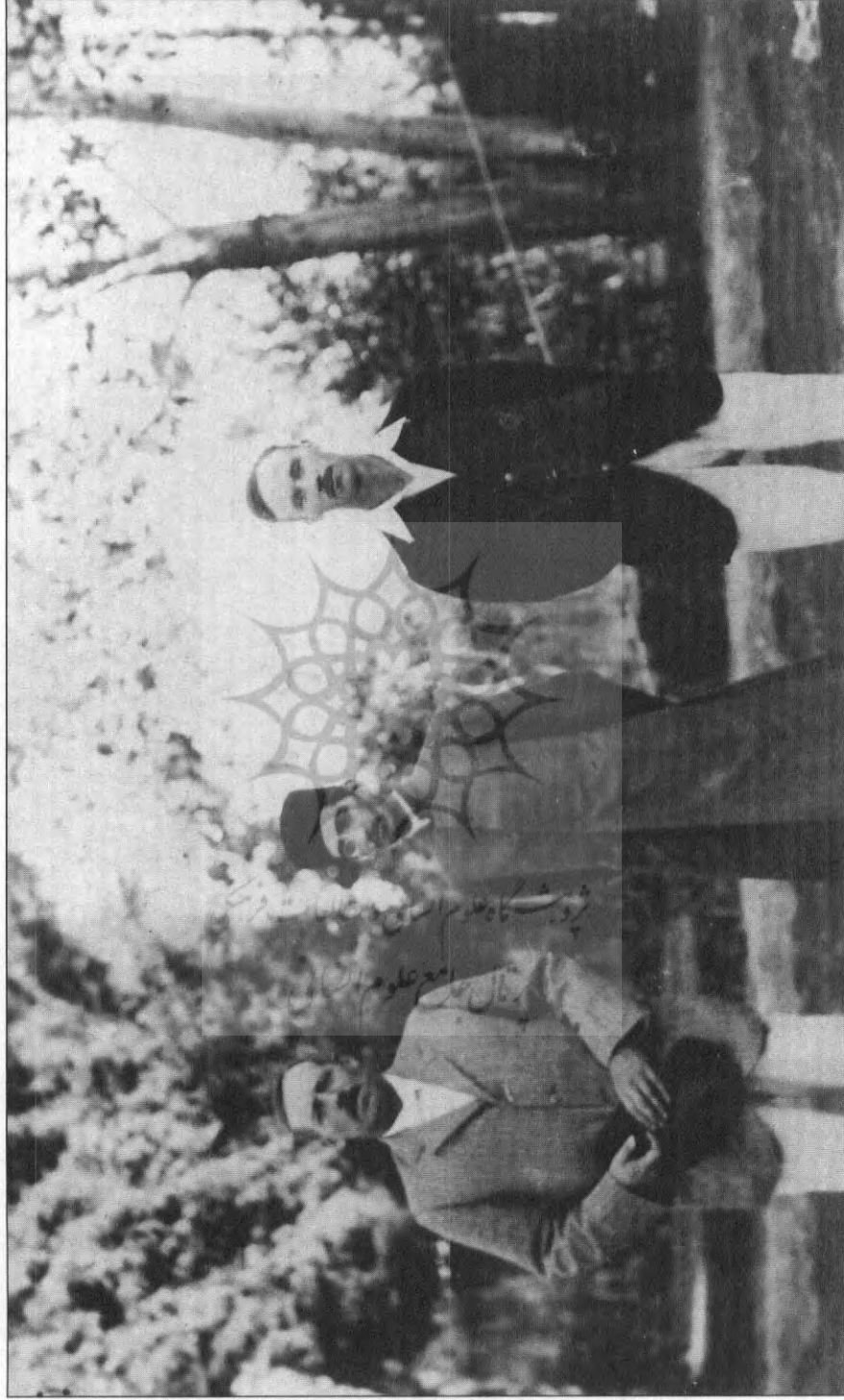
عبدالمجید میرزا فیروز (برادرزاده عبدالحسین میرزا) [۳-۸۴۲۶]



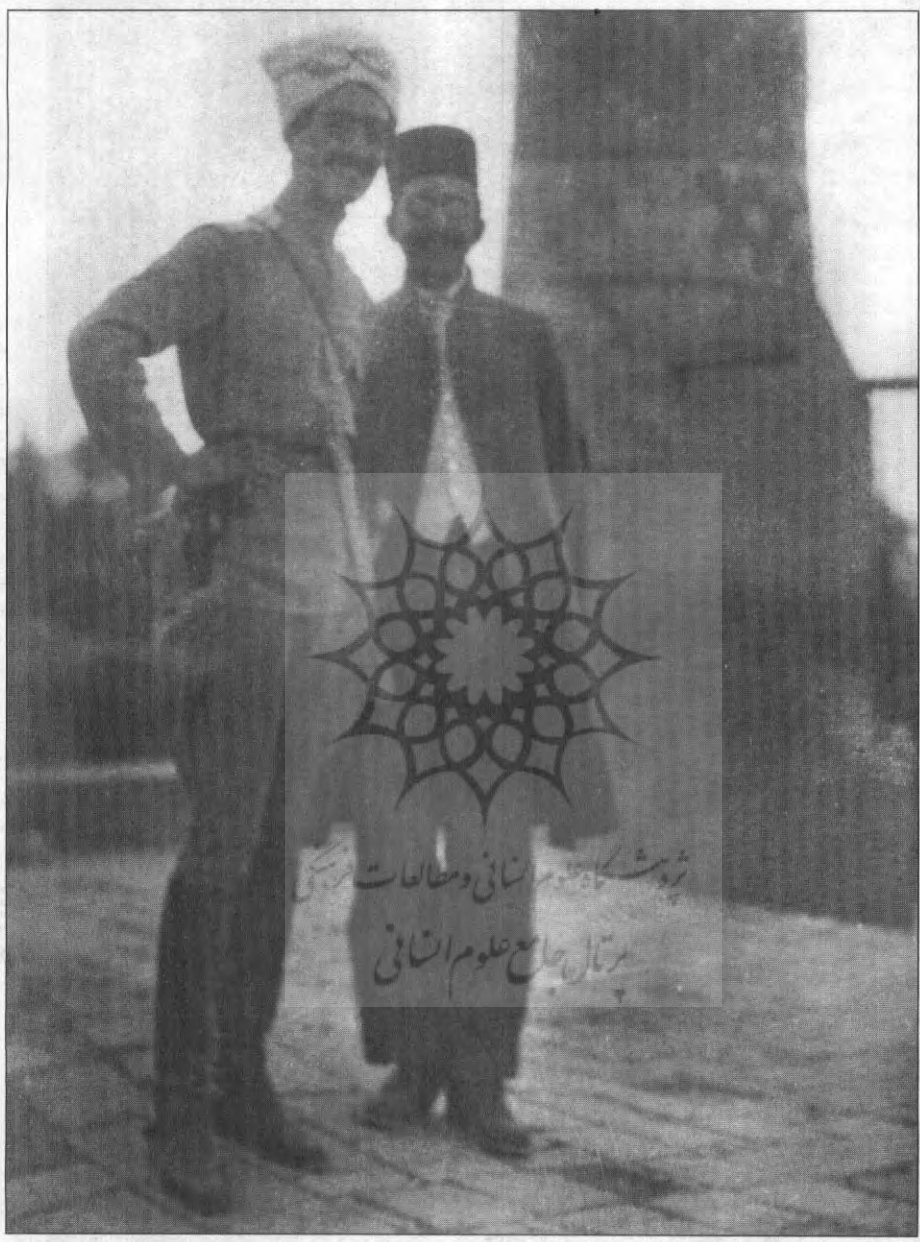
فرمانفرما والی فارس در جمع خارجیان مقیم شیراز: طبق شماره‌های عکس اسامی چنین آمده است: ۱. فرمانفرما ۲. مادام نیکولسکی ۳. مادام رئیس بانک ۴. نیکولسکی ۵. قونسول انگلیس ۶. کاپیتان راستر ۷. ژاپولسکی ۸. مسیو دکرکر رئیس گمرک و مالیه ۹۰۱-۱۳۷۰ ف [



عباس میرزا فرمانفرما و محمدحسین میرزا فیروز [۱۳۰۸-۸۳۰۱]



محمودلی میرزا فرمانفرما و دو تن از اتباع خارجی در باغی در شیراز [۸۴۲۹-۳]

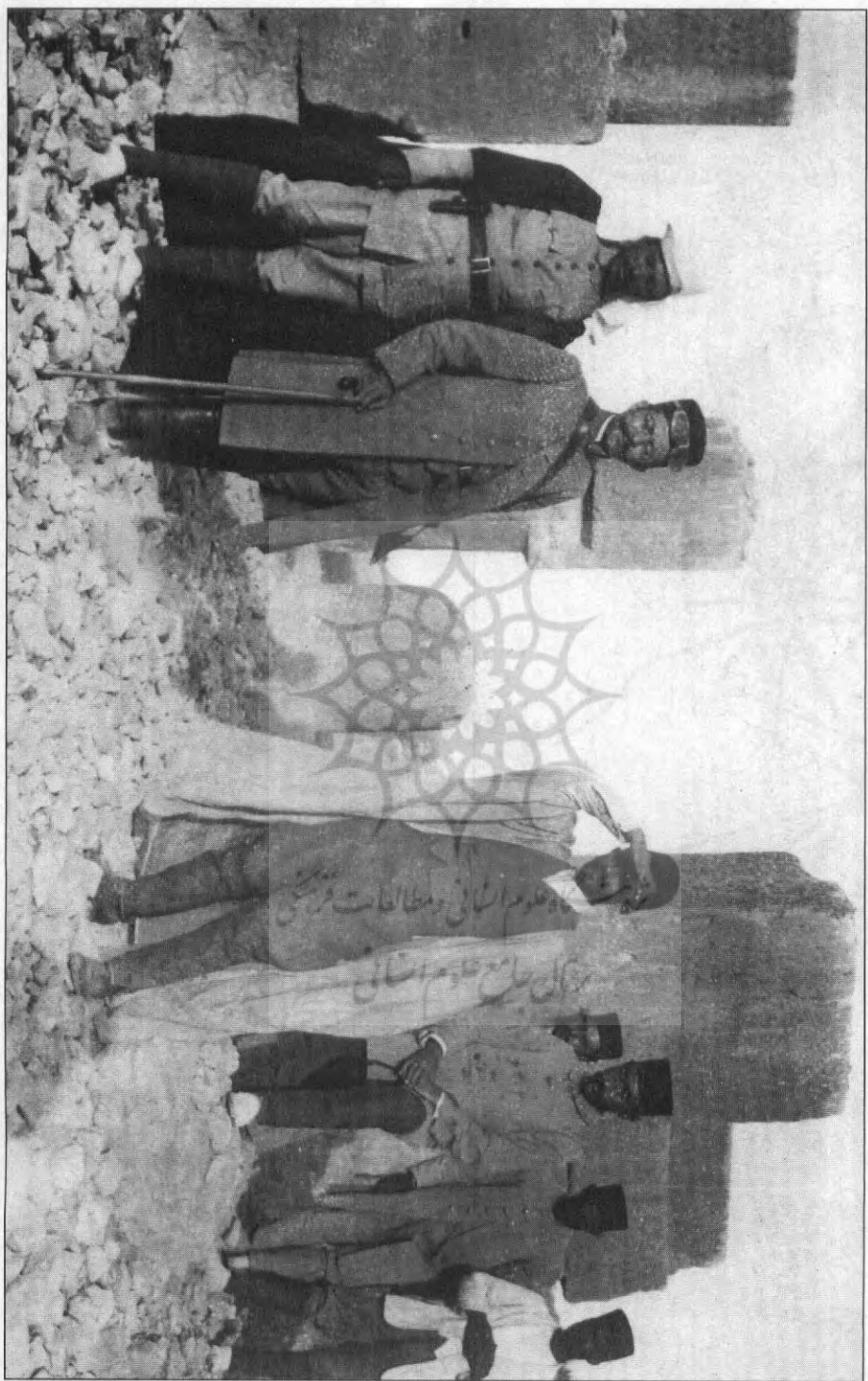


محمدولی میرزا فرمانفرما و محمدحسین میرزا فیروز (۱۳۰۱-۸۴۳۱)



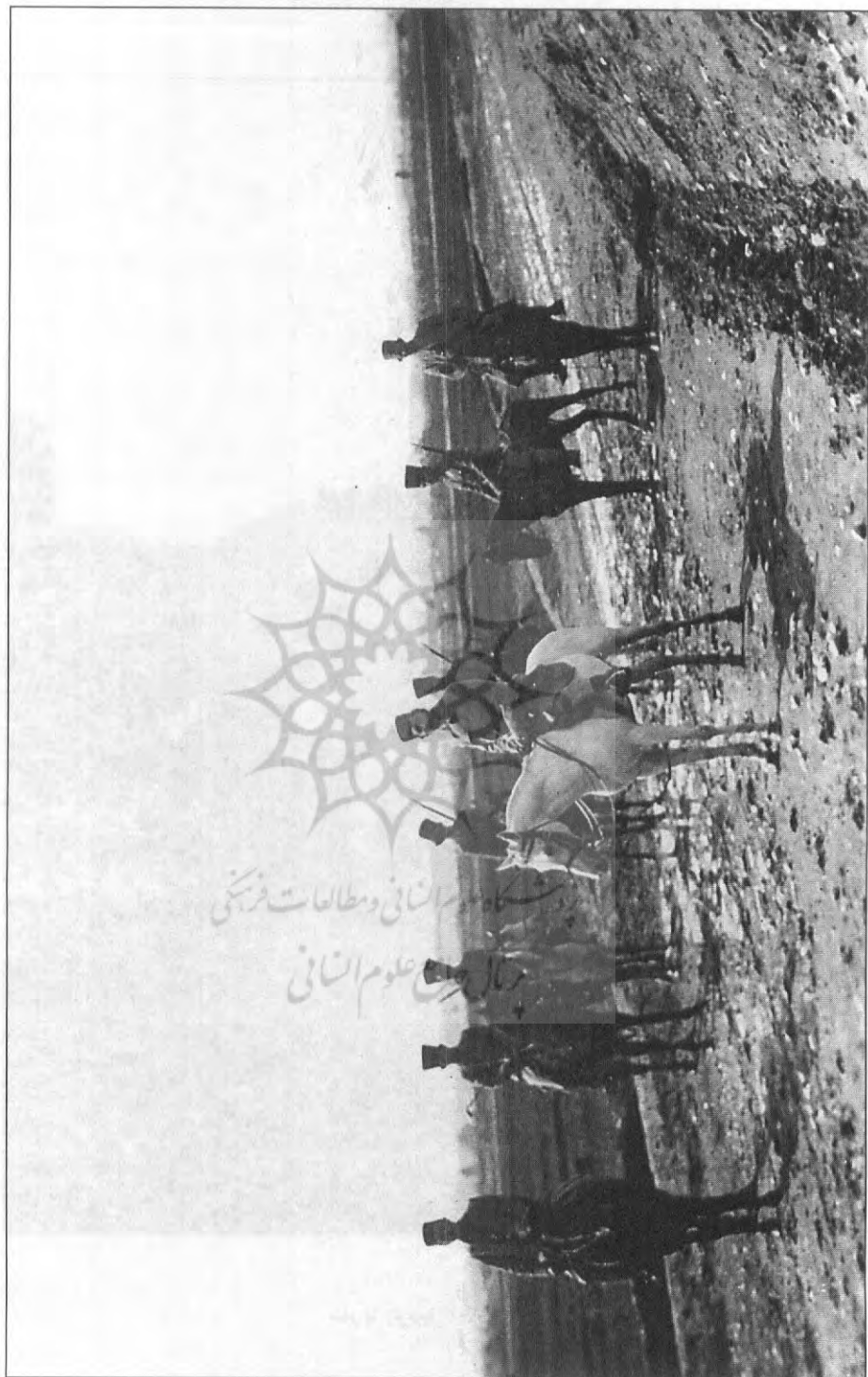


فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله) [۸۴۰۳-۱۳]

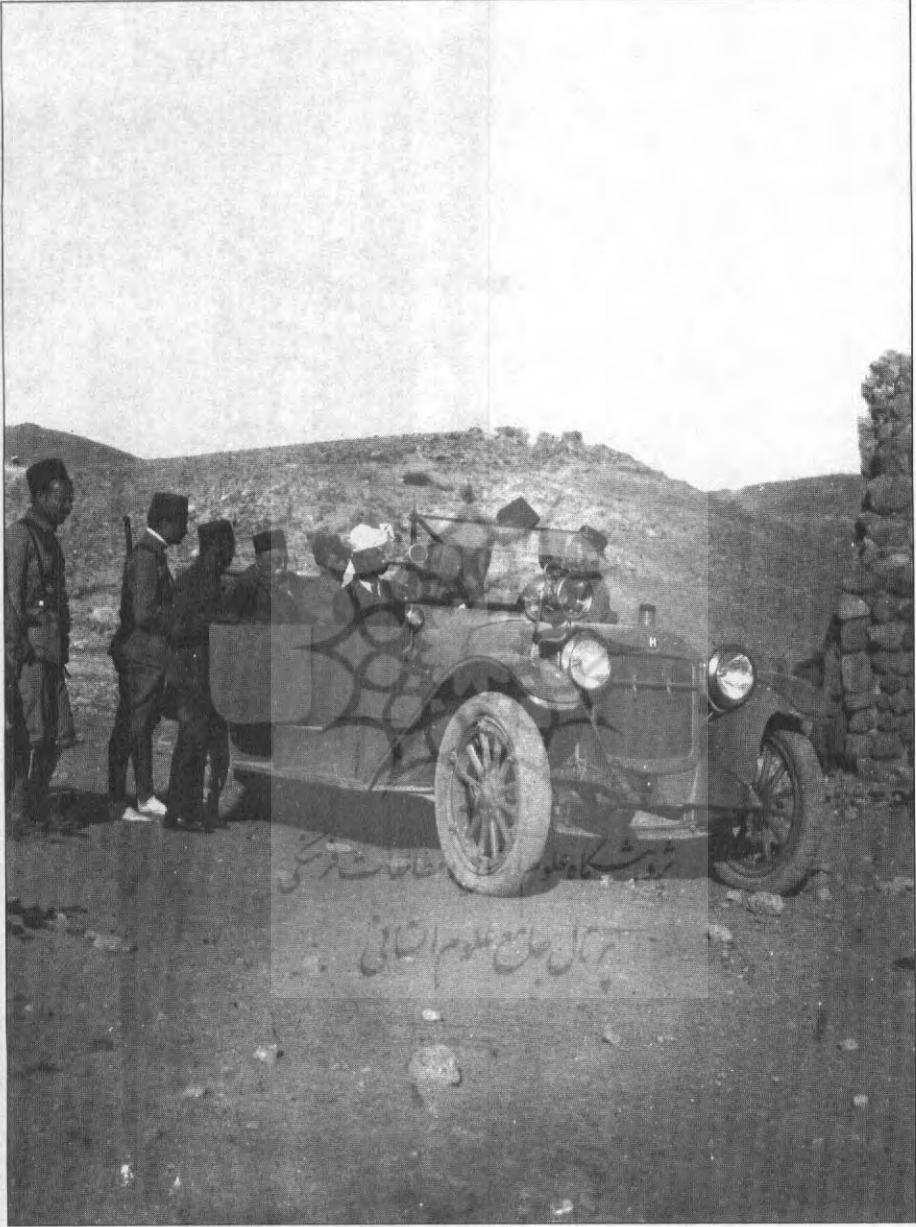


جاس میرزا فرمانفرما در یکی از آثار تاریخی فارس [۸۴۲۱-۱۳]



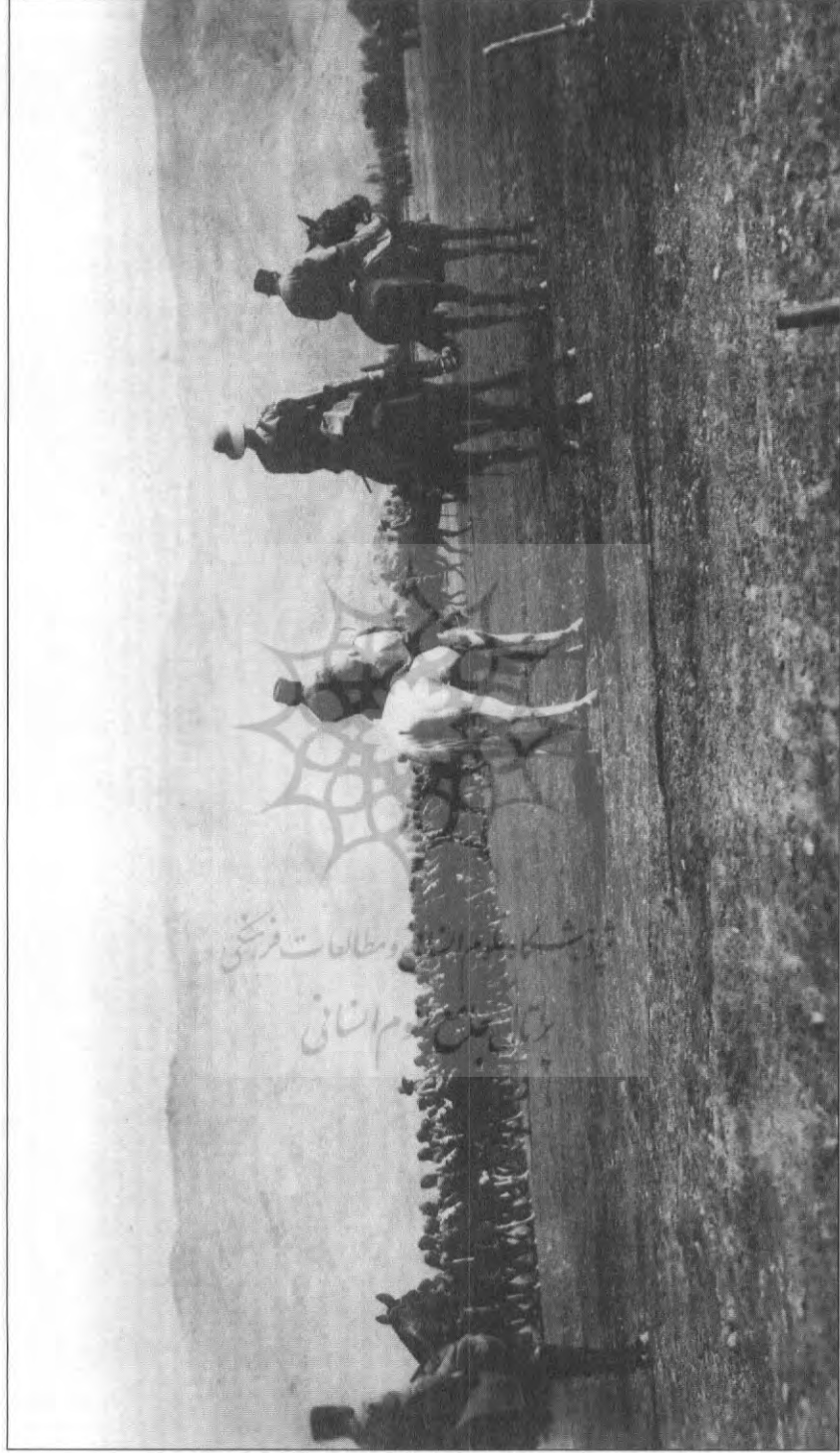


تصرت الدوله فیروز با تعدادی از همراهان [۸۴۰۰-۱۳]



سفر با اتومبیل [۸۴۴۰-۳]



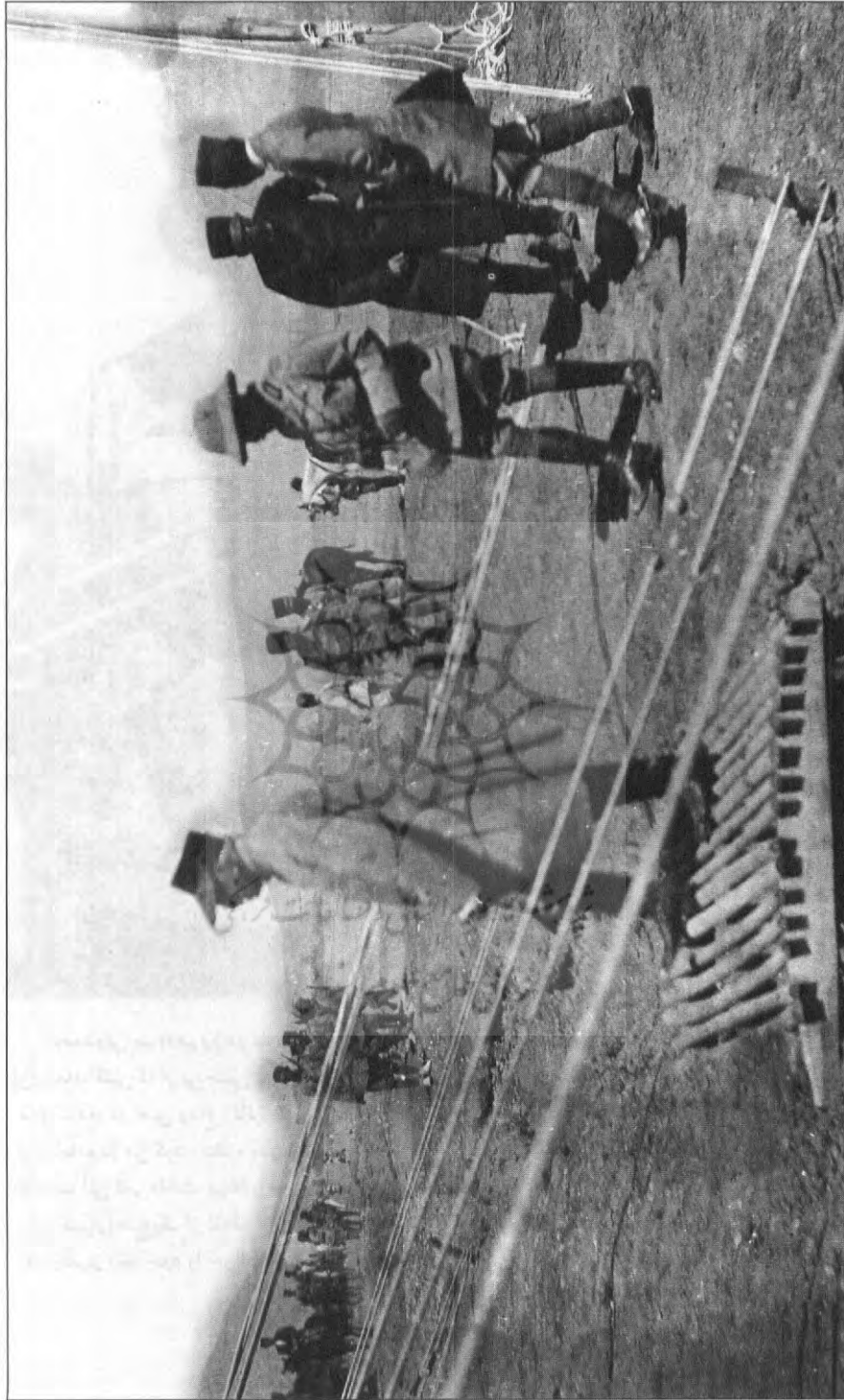


در روز ۱۳ فروردین ۱۲۹۹ / ۱۲ رجب ۱۳۳۸، که وارد شیراز شدم، سبزی و خرمی محصول اطراف، اثر خوشی بخشید. تا اواخر ماه به طور عادی، امورات جریان داشت، ولی به مناسبت ضدیت هیئت دولت، خاصه مخیرالدوله، که وزیر داخله بود با تأسیسات انگلیس در جنوب، مشهود می شد که ملت و اهالی بدبخت دچار زحمتی مآلاً خوانده شد. هیئت دولت اعلانات پی در پی، در عدم رسمیت پلیس جنوب و غیره می داشت. افکار را هم جمعی، به خیالات شخصی، محرک در تعقیب عقاید دولت بودند. جمعی برای فساد آوردن به انگلیسها و آنها را به خود محتاج کردن و بالاخره جلب نفع کردن و وجهه و خدمتگزار شدن در عده اس. پی. آر. مرکب از ایرانیهای گرسنه هر ولایت، تحریکاتی می کردند که آنها را بر علیه انگلیسها بشواریانند. (محمودولی میرزا فرمانفرمایان، از روزگار رفته حکایت، صص ۴۰-۴۱) [۸۳۹۶-۱۳]



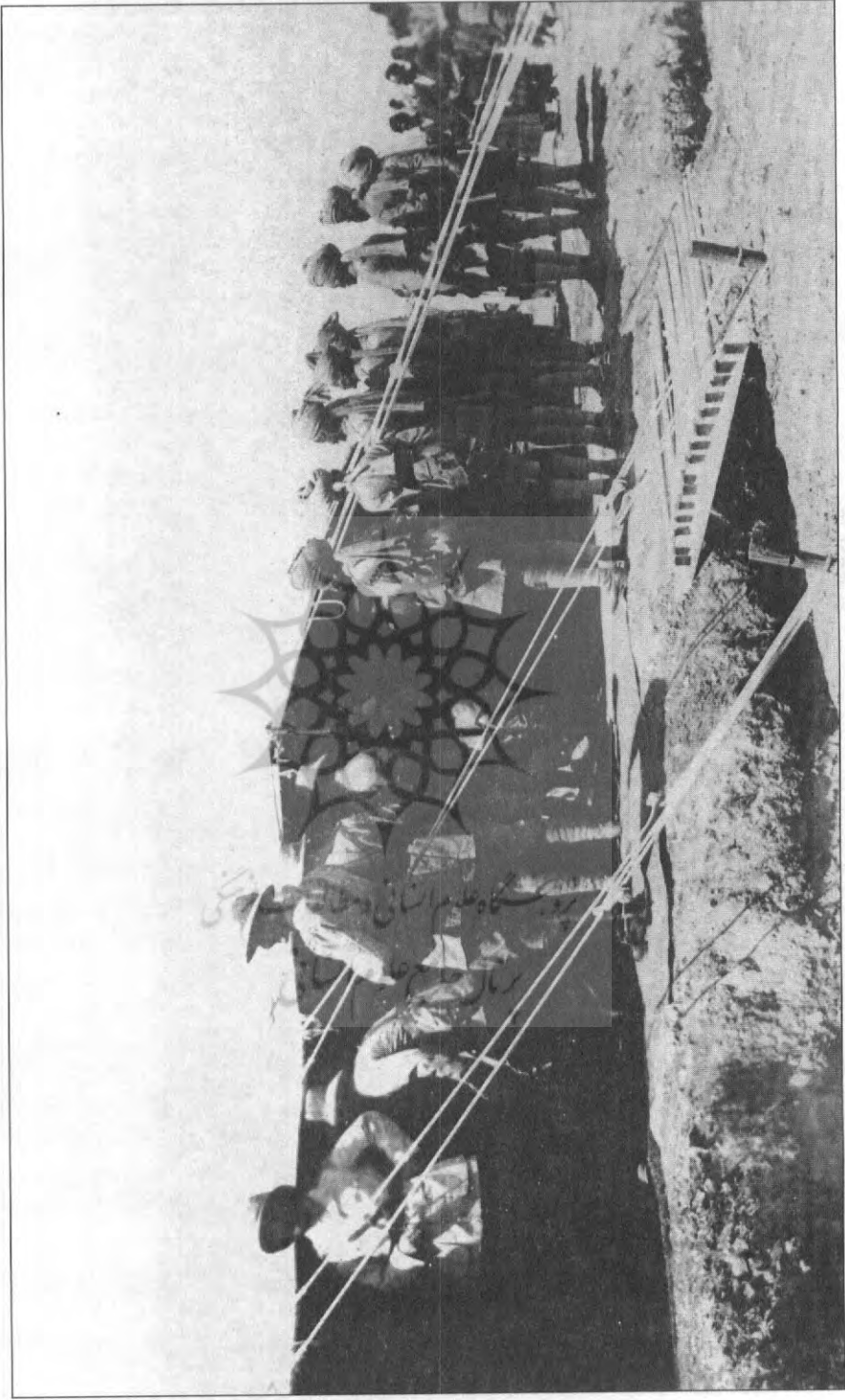
عبدالصالح میرزا در میدان سنان و رژه قوای جنوب [۸۴۰۶-۸۴-۳]

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

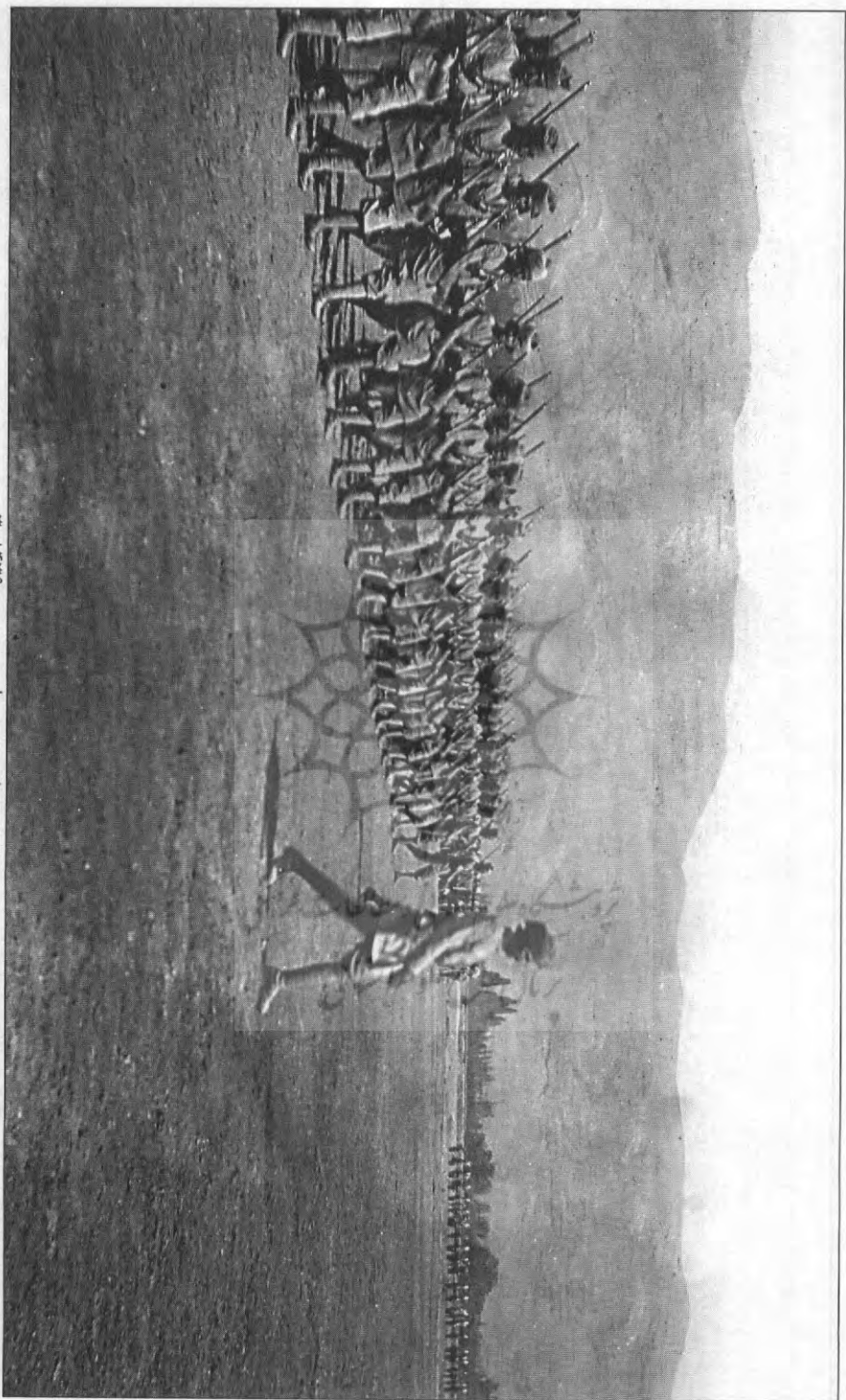


عبدالحسین میرزا فرمانفرما در حال خروج از میدان رژه و ورود به چادر پذیرایی پلیس جنوب [۱۳۰۴۳۵]





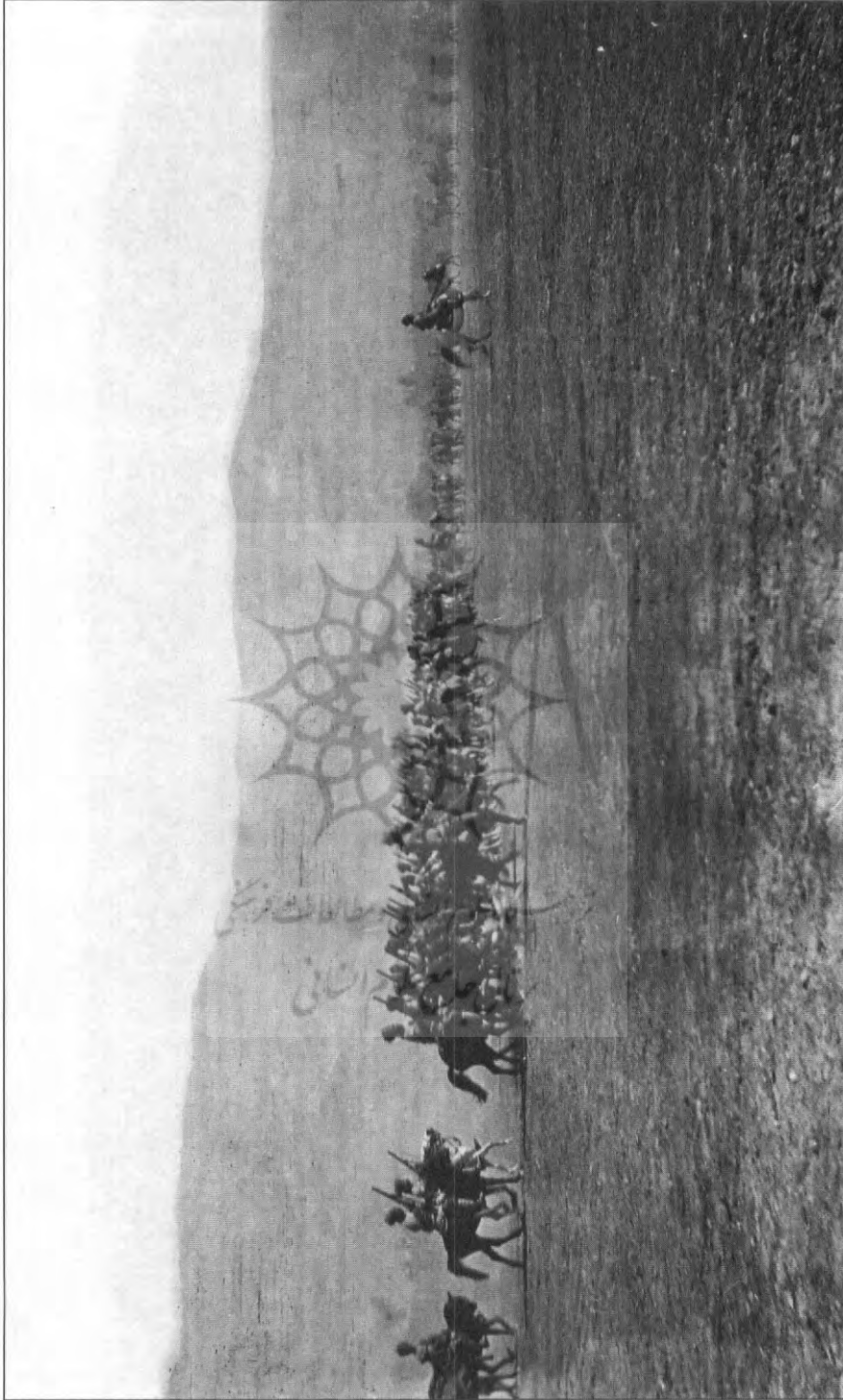
چادر پذیرایی پلیس جنوب، نیروهای هندی و انگلیسی در کنار آن ایستاده‌اند. [۸۳۹۹-۳]

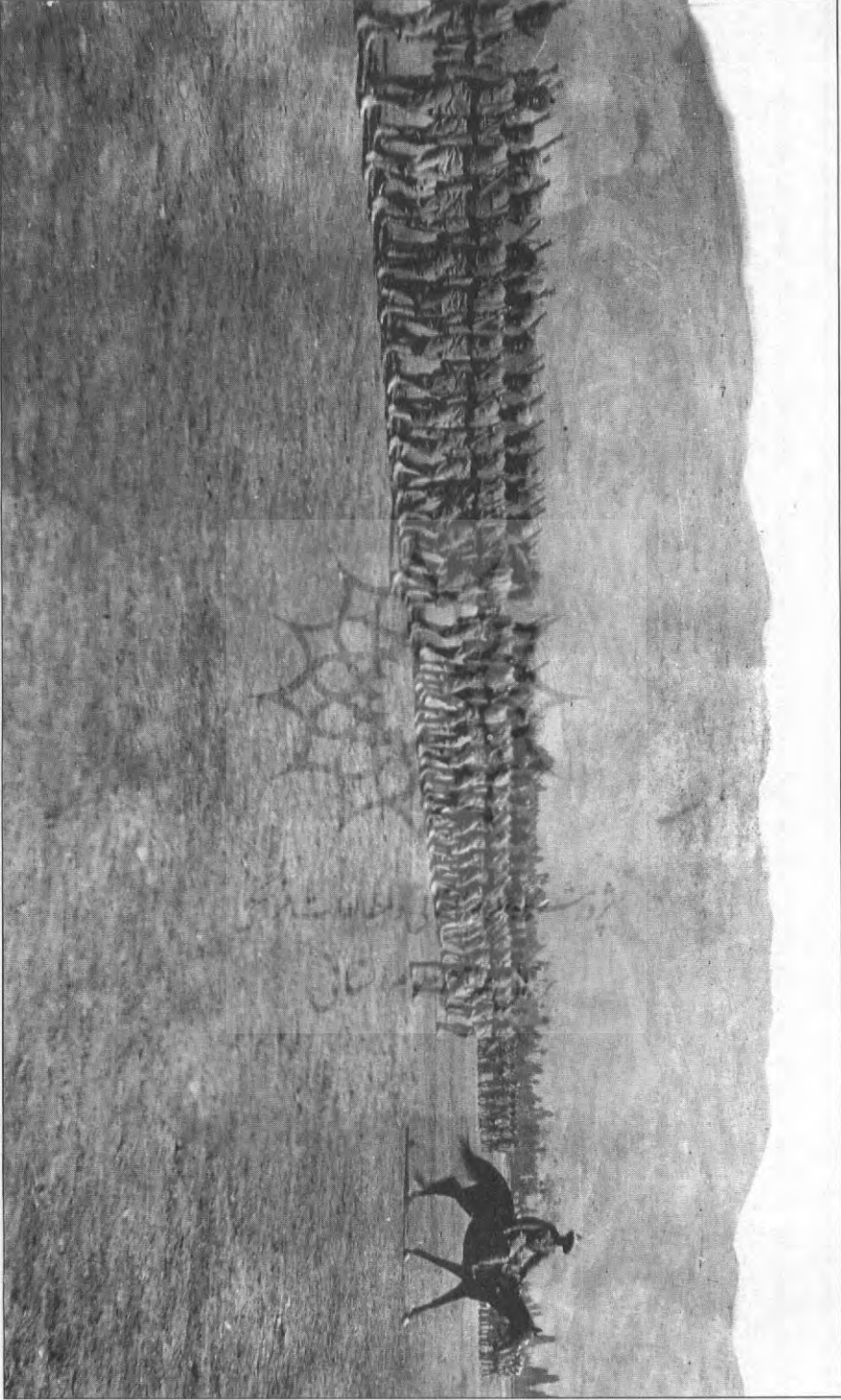


روز نیروهای هندی پلیس جنوب [۸۴۳م-۸۴۳م]



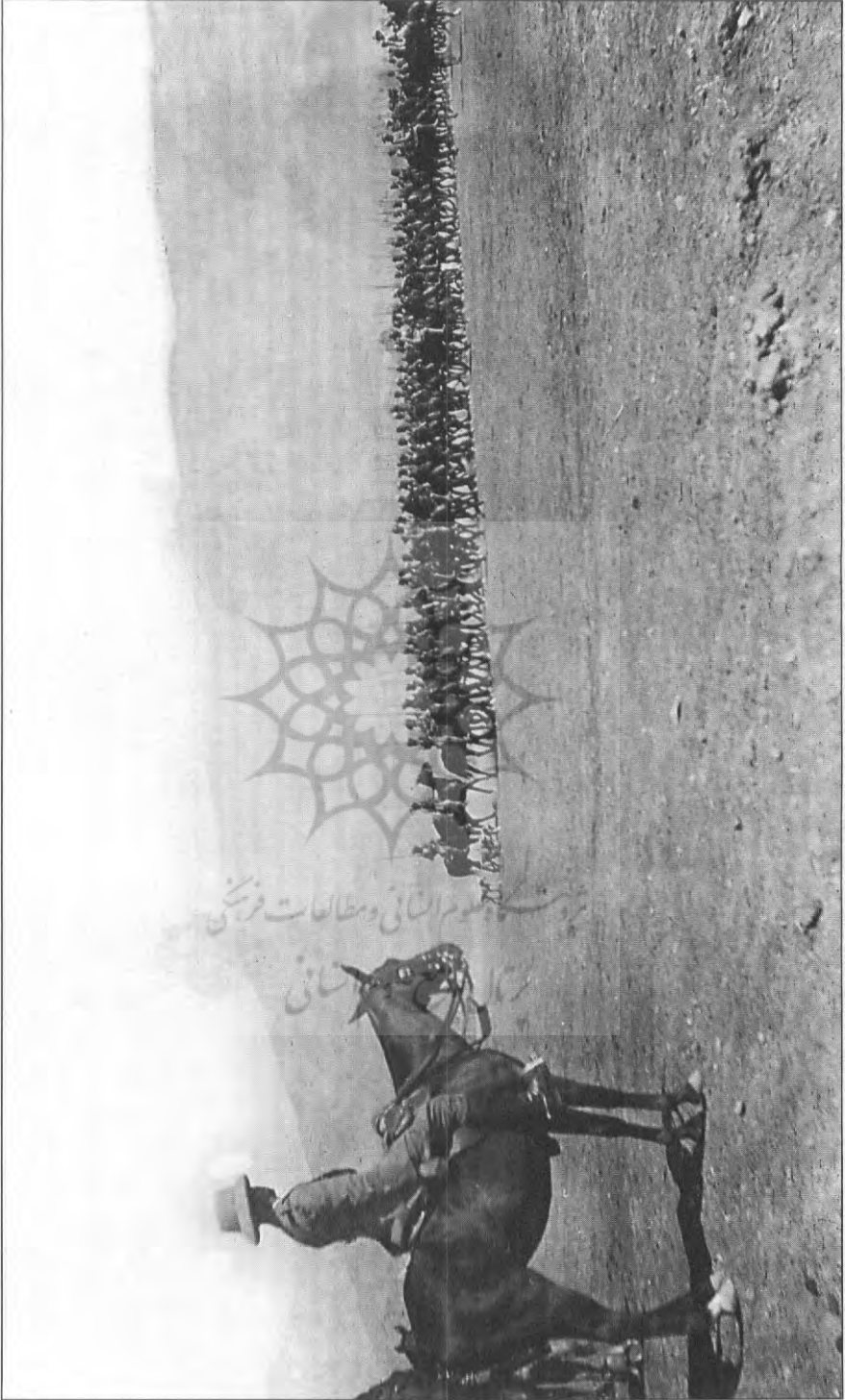
سوار نظام [۸۳۷-۳]



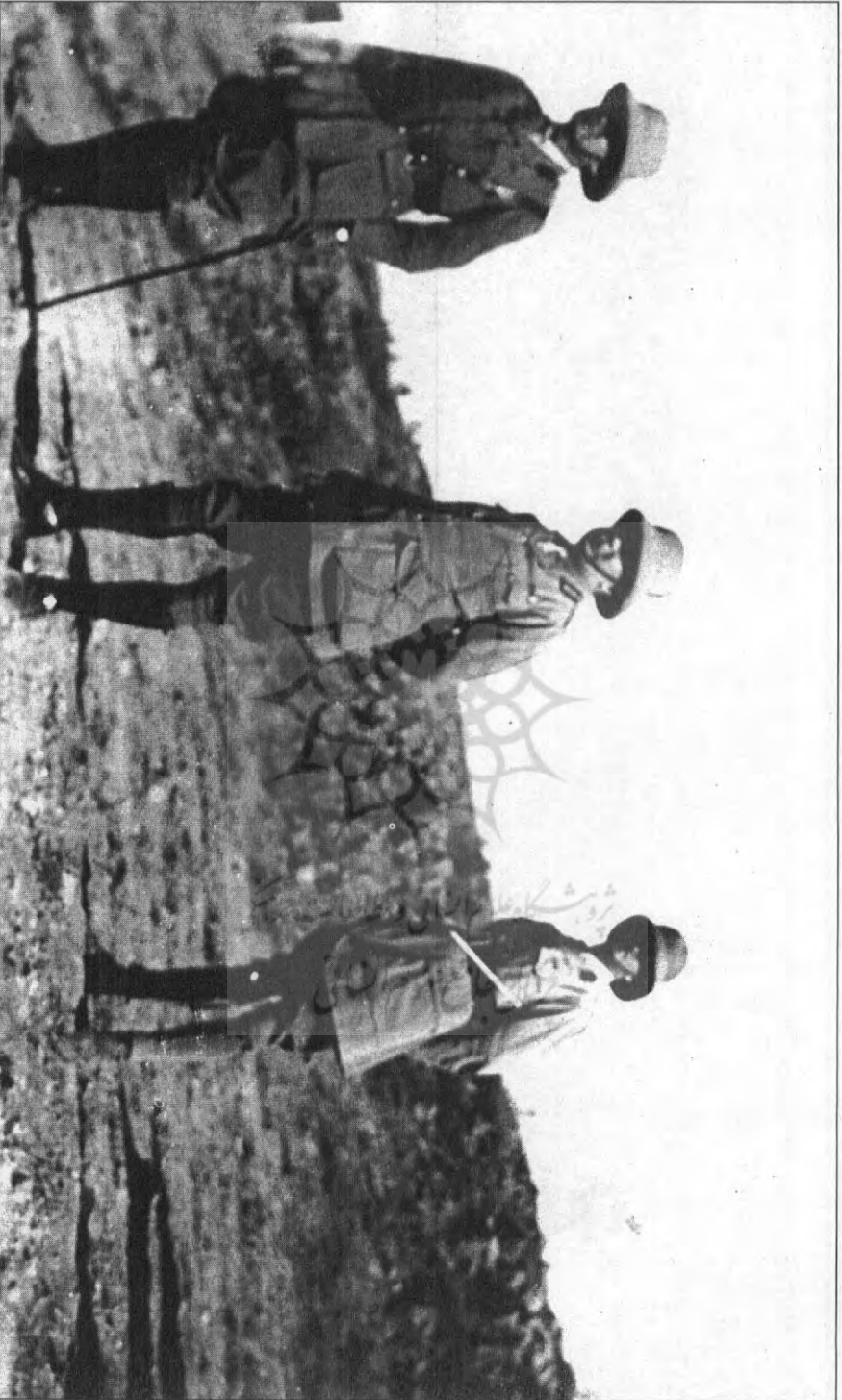


۱-۸۳۳۷-۸۳۳۸-۸۳۳۹

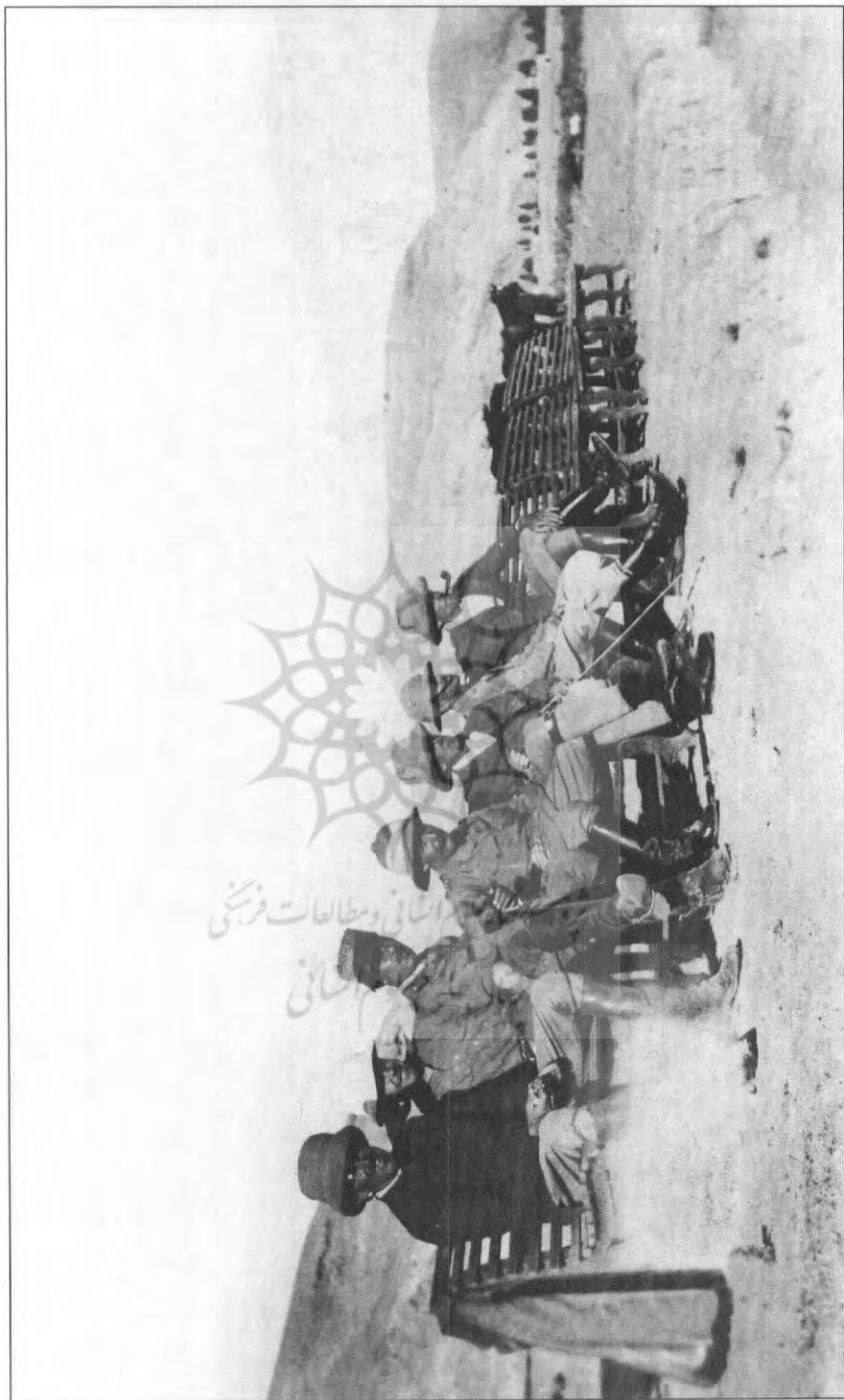
[۸۳۳-۳]



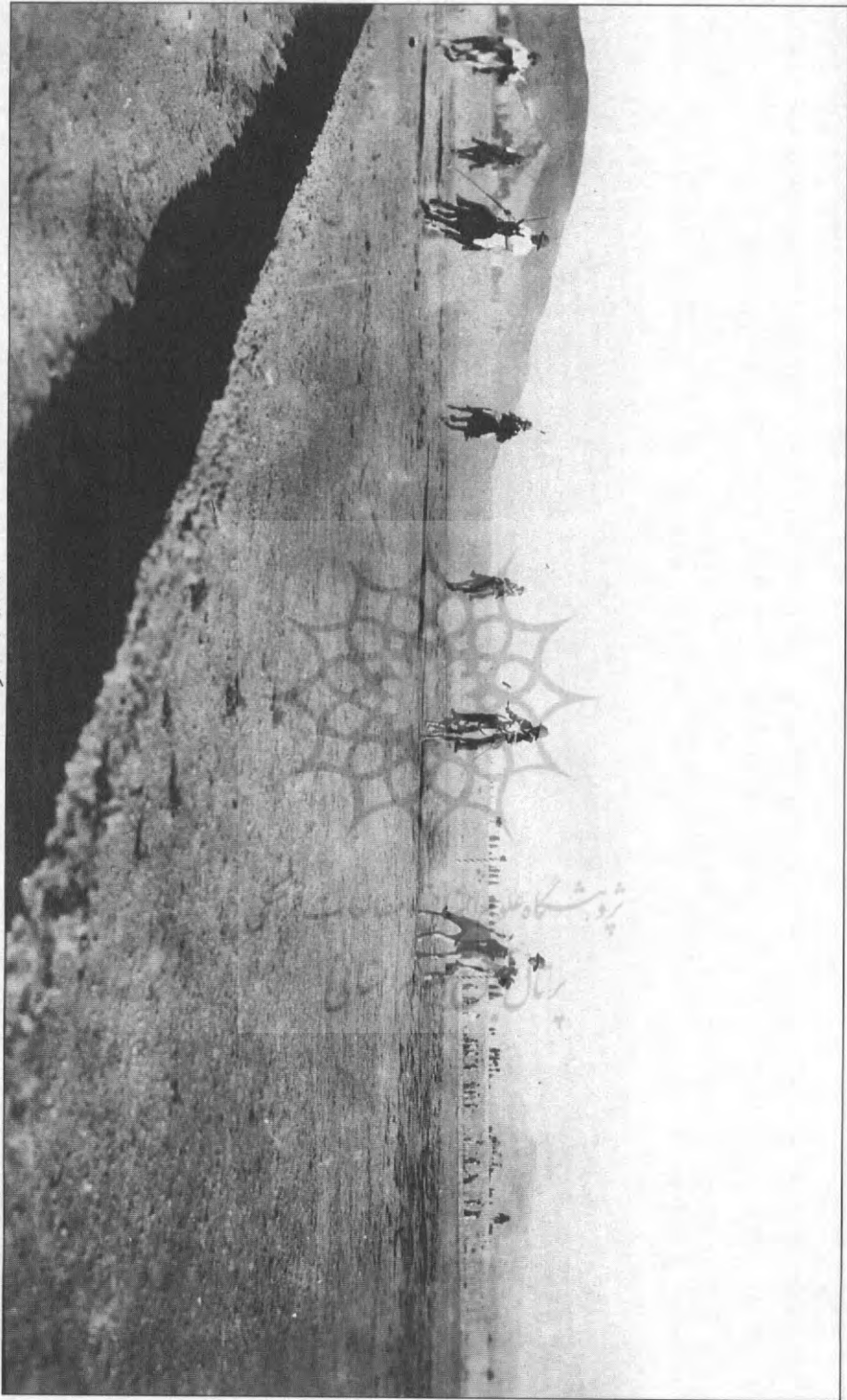
سازمان اسکان و مسافرت‌های گردشگری  
جمهوری اسلامی ایران



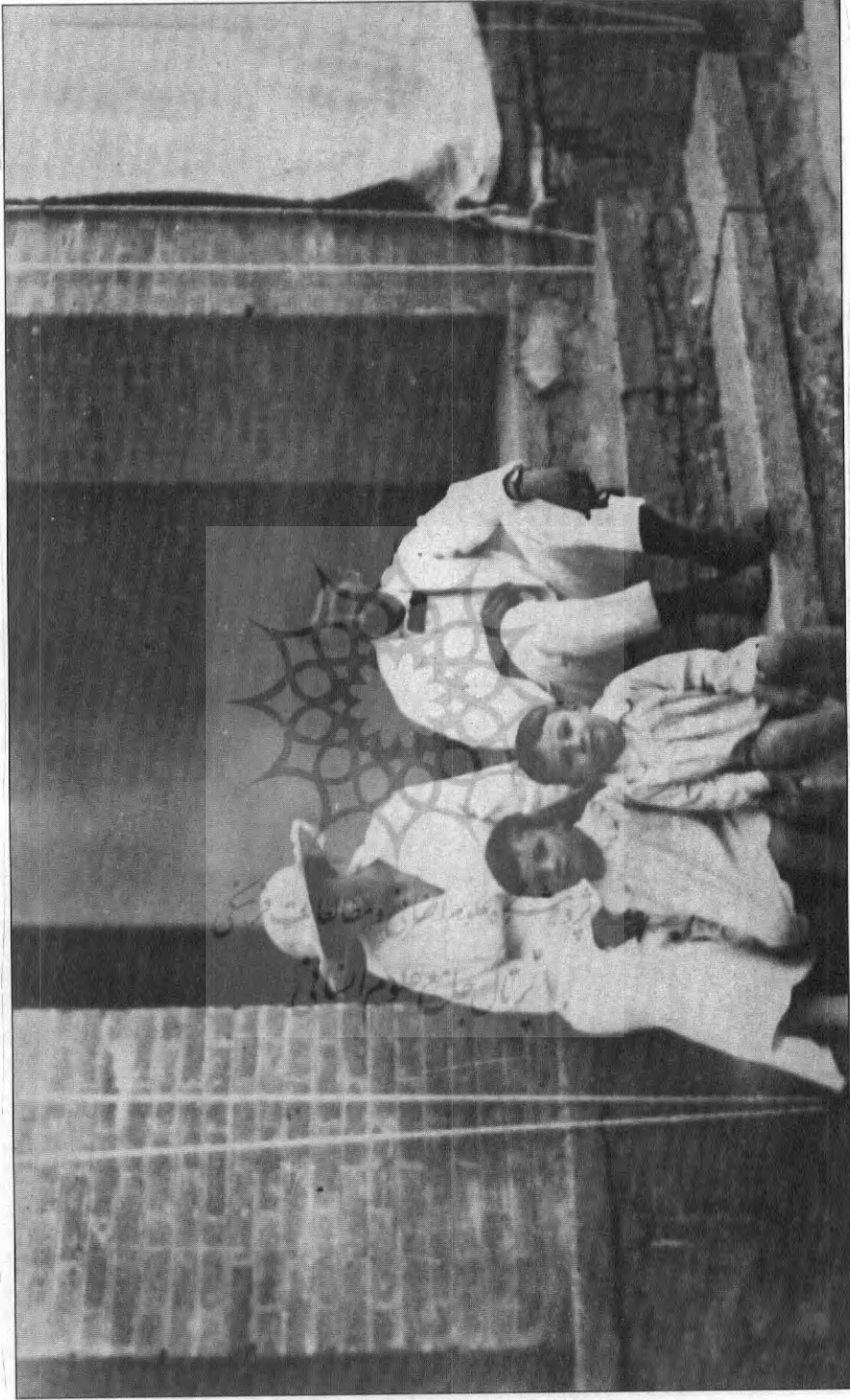
سه تن از افسران انگلیسی بر کار رژه پلیس جنوب نظارت می‌کنند. [۸۴۷۸-۳]



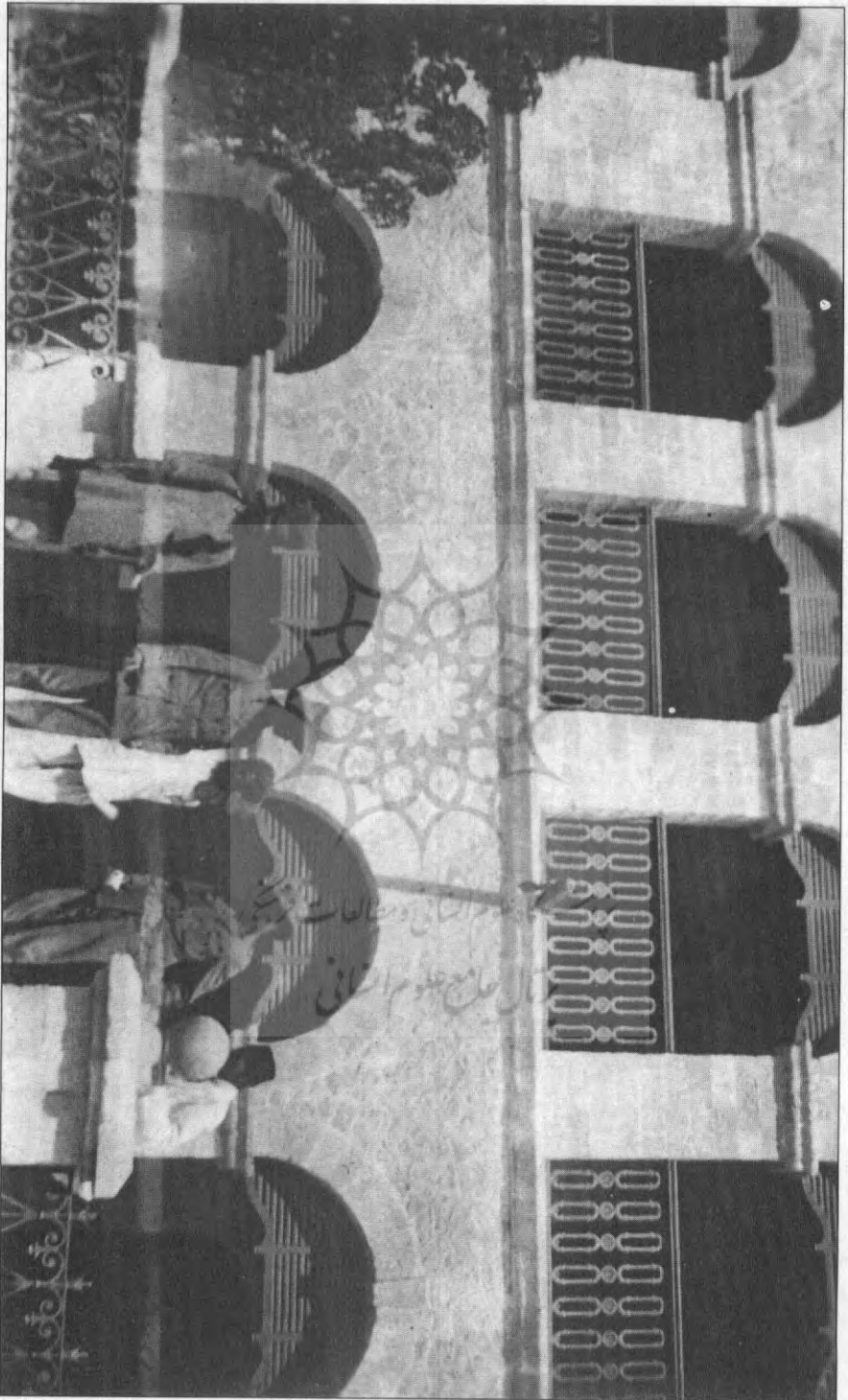
افسران انگلیسی و خارجی‌ها در میدان شیراز در میدان چوگان [۱۷۴۱-۳۸]



میدان چوگان [۸۴۰۱-۳]

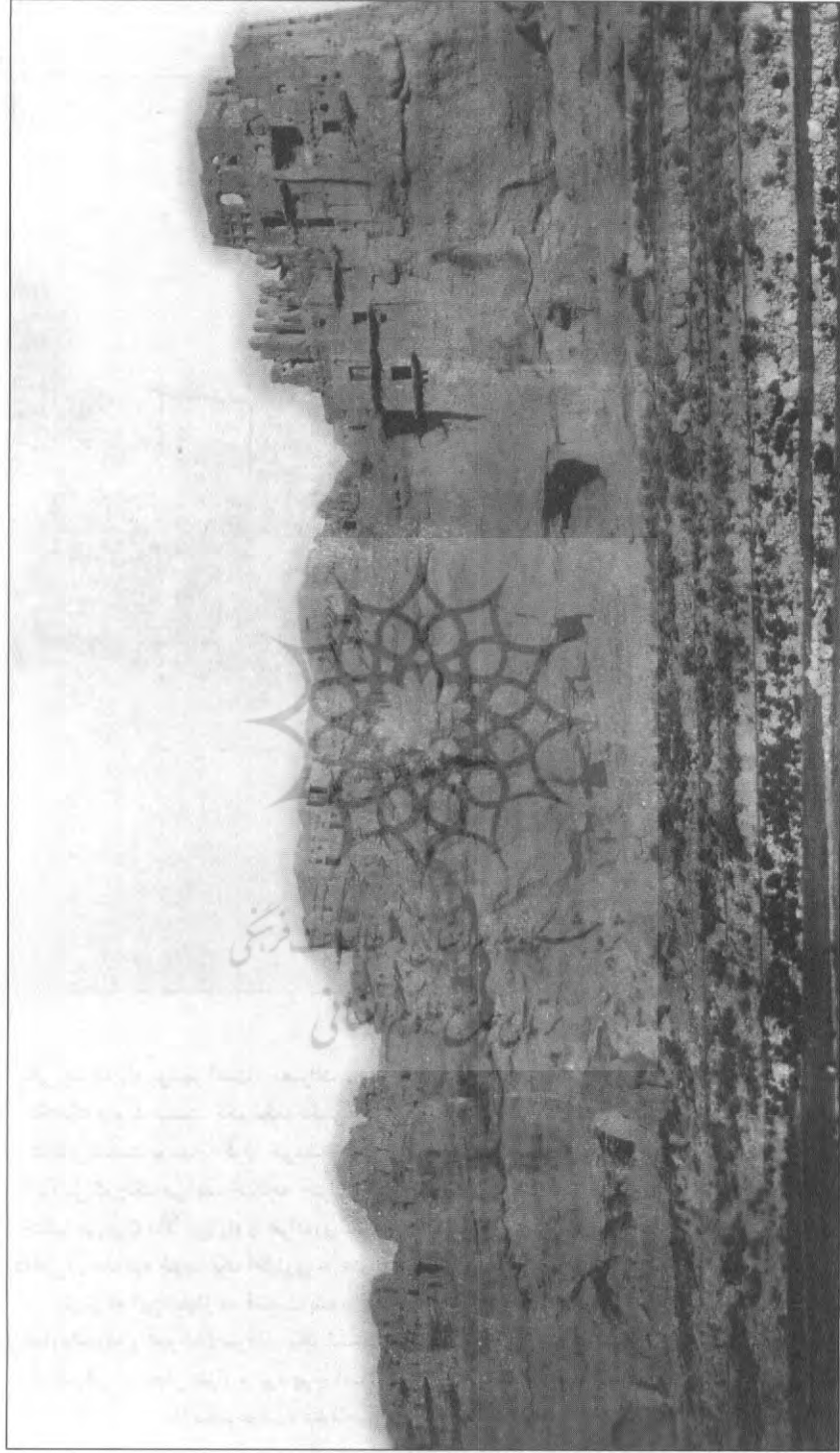


شیراز: مستشار خارجی به همراه خانواده [۸۴۱۸-۳]



اقامتگاه افسران انگلیسی در شیراز، همراه با نوکران هندی و ایرانی [۸۴۱۵-۳]





ایزدخواست؛ شهری باستانی در مسیر تهران به شیراز. از دهات قدیم الاحداث، قلعه دارد، طبقه طبقه که فعلاً مخروبه است. در روی بلندی کنار رودخانه ما منزل سید یدالله، لب رودخانه، منزل داریم. کلیه اراضی زراعتی قریه در طول رودخانه، که آبگیر باشد، واقع است. اراضی کم دارد ولی خیلی آباد و دایر است. کاروانسرای عباسی خوش ساختی دارد. (از روزگار رفته حکایت، ص ۳۹) [۸۴۰۷-۸۳]



رتال جامع علوم انسانی

یکی مسئله راه بوشهر است. حضرات در این راه خیلی کار کرده‌اند... اگرچه هنوز راه عراده‌رو نیست، ولی تکه تکه راه بد نیست. یک قطعه دشتی را راه آهن درست نموده‌اند، از بوشهر، نزدیک دالکی. باقی راه که کتلهای سخت بوده، به قول خودشان برای شتررو درست نموده‌اند. یک مقداری هم عراده‌رو می‌باشد که اتومبیل کوچک می‌آید. چنانچه جنرال از کازرون به شهر شیراز با اتومبیل آمد، اما خیلی با اشکال. به هر حال، می‌توان مالا این راه را عراده‌رو نمود؛ و اتومبیل‌رو. عقیده من این است که با حضرت رئیس الوزراء داخل در مذاکره شوید یک امتیازی به عنوان عراده‌رو و اتومبیل‌رو از راه بوشهر تا اصفهان را بگیرید. به این طریق که این امتیاز ده قسمت بشود: یک قسمت را به حضرت رئیس الوزراء، یک قسمت بدهند به صارم الدوله و امیرخان سردار، یک قسمت هم شما و برادران، هفت قسمت را به اسم من بنمایند که اینجا یک کمپانی از تجار شیراز و بوشهر و اعیان شیراز تشکیل بدهیم. (از نامه فرمانفرما به نصرت الدوله، گزیده از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، صص ۶۸۹-۶۹۰) [۸۴۱۰-۳]



ژوبشکای علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مرکز مطالعات علوم انسانی

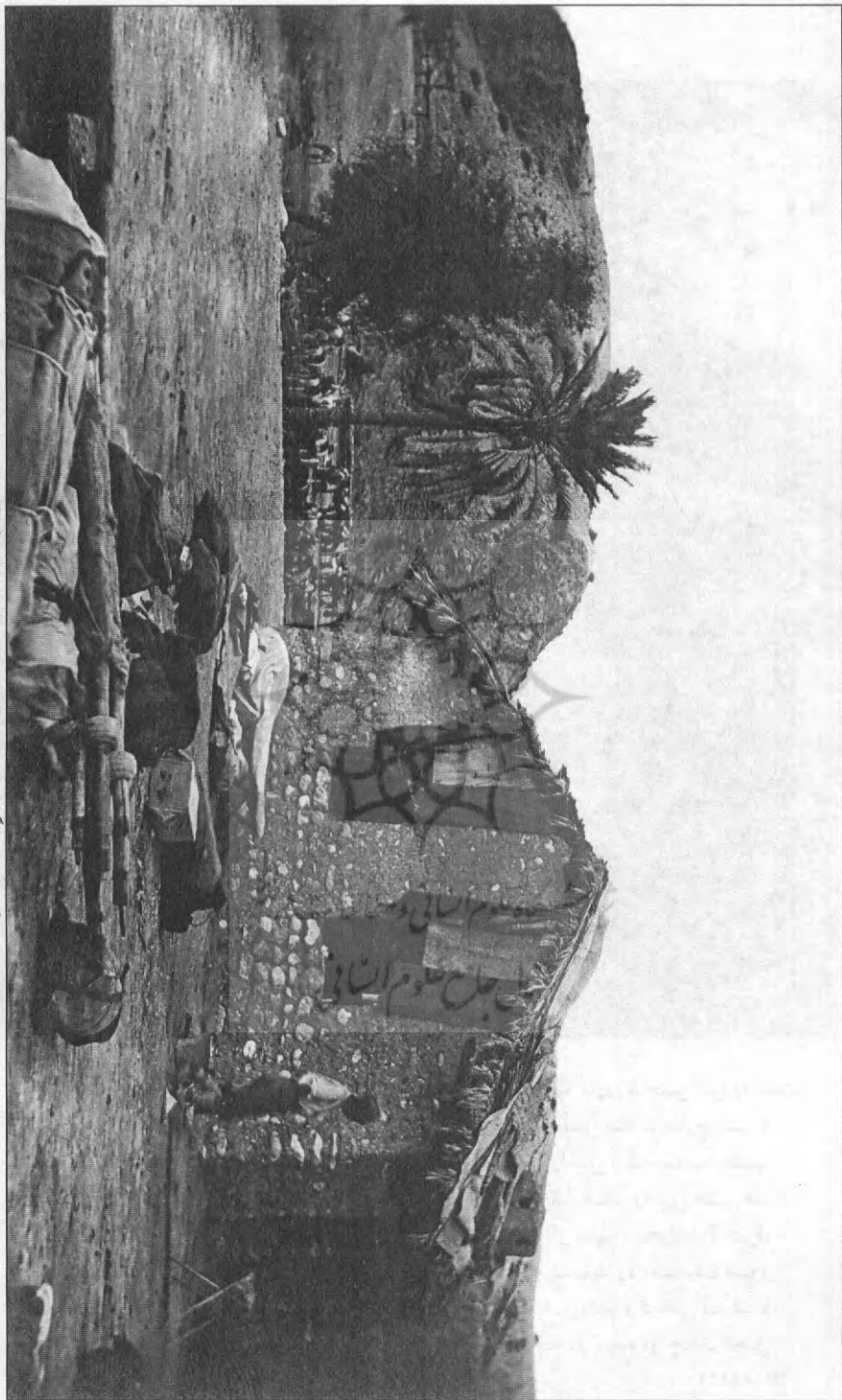
فرصت شیرازی دربارہ سختی راه خطرناک شیراز به بوشهر در منطقه کازرون چنین سروده است:

کتلی طی به مدارج کردم  
 گه به راحل و گه پا به رکیب  
 گاه تا قعر زمین می رفتم  
 دیو، از بیم بخواند لاحول  
 که نیابد ره جنبیدن مور  
 گاه می رفتم و گاهی به قدم  
 جان به در بردم از چنگ اجل

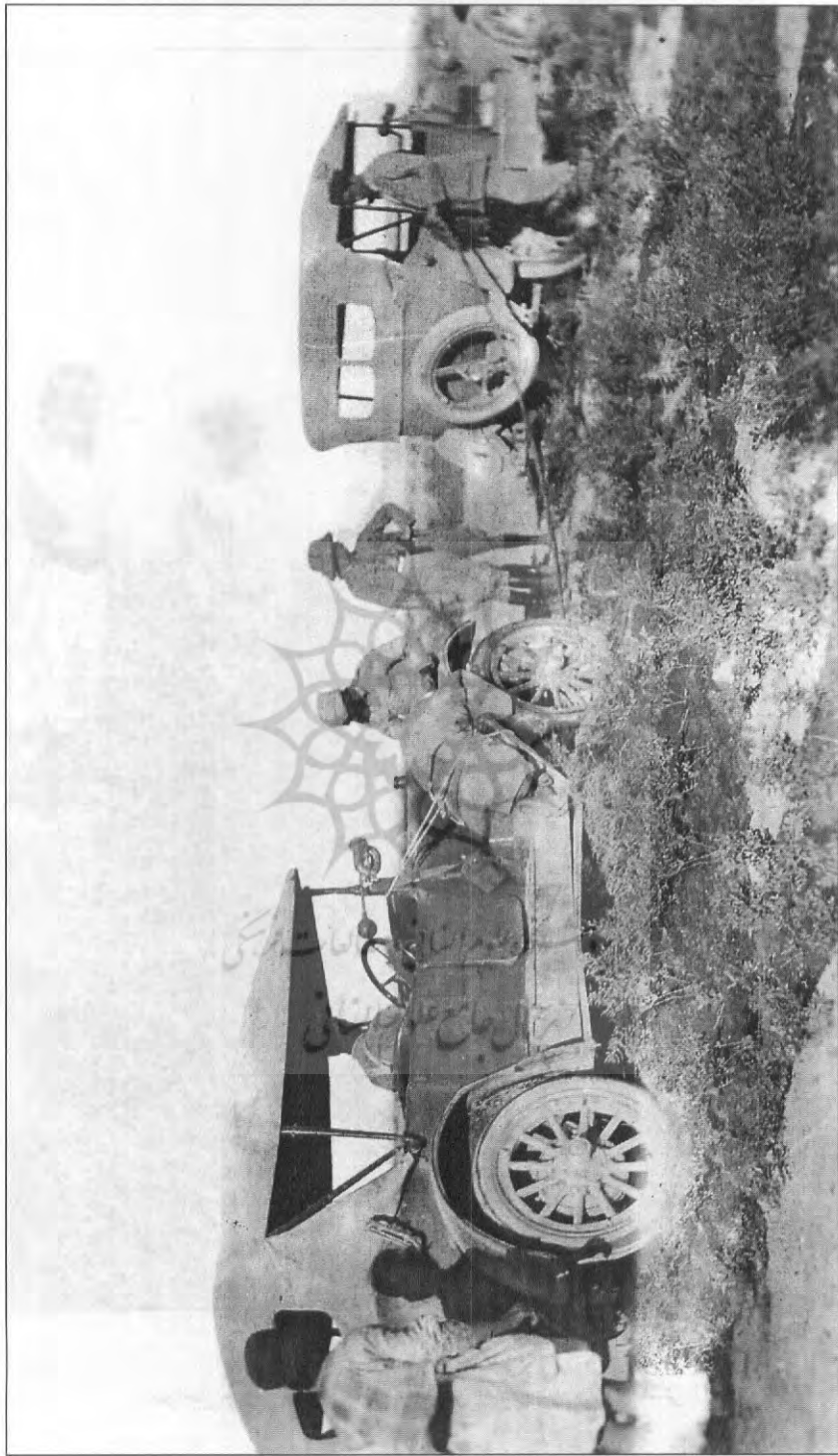
چونکه بدرود کمارج کردم  
 گاه به بالا شدم و گره نشیب  
 گاه تا چرخ برین می رفتم  
 غول بگریزد از آنجا با هول  
 آن چنان تنگ بود راه عبور  
 به سرانگشت و به زانو و شکم  
 الغرض جستم از این سخت کتل

[۳-۸۴۱۱]

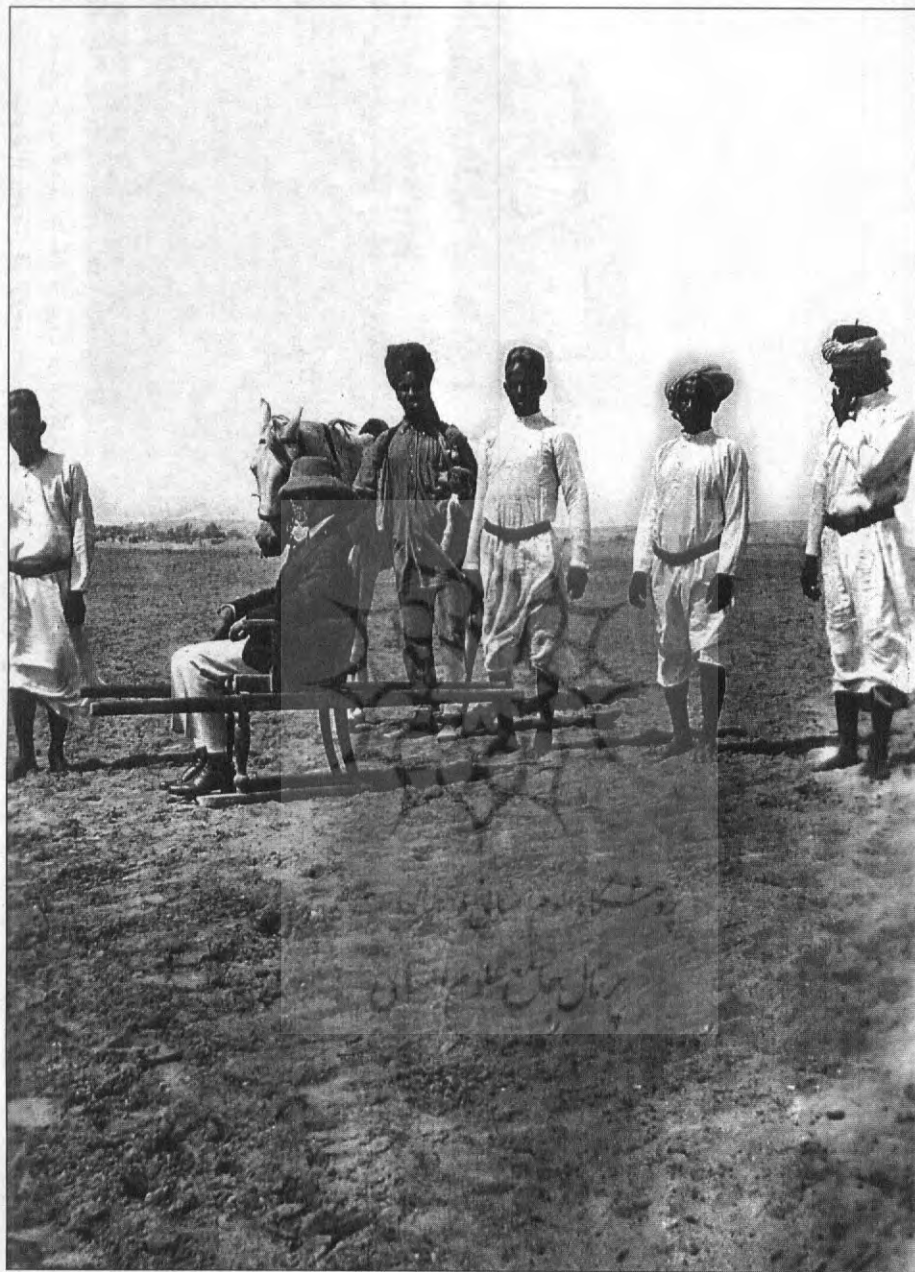




یکی از ایستگاههای بین راهی یوشهر به شیراز ۱۴۱۴-۸۴م



صبح حرکت کردم. متأسفانه در بیرون دروازه، کاربراتور اتومبیل خرابی حاصل کرد. کتک مفصلی نصب حسین شد. ولی به طوری این آدم بهت زده است که در این مسافرتها از وجودش غیر از زحمت نتیجه‌ای نیست. بالاخره پس از چهار پنج ساعت سرما خوردن با همراهی اتومبیل چی ماژور لومونی، که مطلع کرده بودند، مراجعت به شهر شد و شب را باز در دارالحکومه ماندنی شدیم. (از روزگار رفته حکایت، صص ۵۱-۵۲) (۸۴۰۹۱-۱۳)

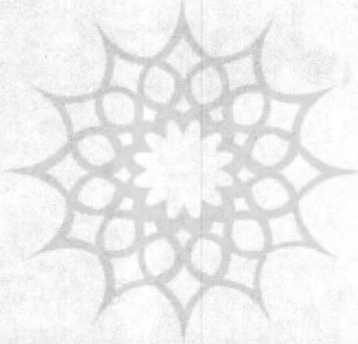


سواحل جنوبی کشور؛ مأمور انگلیسی آماده رفتن بر روی کشتی [۸۴۱۲-۳]





چگونگی انتقال مأمور انگلیسی به قایق و سپس به عرشه کشتی [۸۴۱۳-۳]



پروہ شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی